

حافظ و شعر عربی او

**Hafiz & his  
Arabic poems**

دکتر نصرالله شاملی

دانشیار زبان و ادبیات عرب، دانشگاه اصفهان

**Doctor NASROLLAH SHAMELI  
(PHD) associate professor in the  
Arabic language &  
literature university of isfahan**

مسکرم علی کریمی، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب  
دانشگاه اصفهان

**ASKAR LAI KARAMI  
PHD collegian in  
Arabic literature at isfahan university**

آدرس: اصفهان، دانشگاه اصفهان، دانشکده زبان های خارجی، گروه زبان و ادبیات عرب، دکتر نصرالله شاملی : ۰۹۱۳۱۲۵۷۶۵۵

**Email : dr\_nasrolla shameli@yahoo**

## حافظ و شعر عربی او

### Hafiz & his

### Arabic poems

#### چکیده فارسی

این بحث به شعر عربی حافظ شیرازی و ویژگی های آن و میزان چیره دستی شاعر در آن می پردازد. شاعر اشعار عربی دارد که در میان اشعار فارسی او پراکنده است و « ملمع » نام گرفته است. « ملمع » در میان بسیاری از شاعران فارسی زبان شناخته شده بود و بسیاری برای بیان چیره دستی خود در این فن یا برای انتقال نیروهای تعبیری زبان عربی به فارسی بدان دست یازیده اند، اما بخت با آنان یار نبوده و شعرشان تا حدی سقوط کرده و فاقد ویژگی های هنری گردیده است، حافظ نیز شانس بهتری از آنان نداشته است. هر چند که او دارای اشعار عربی نغز و بهره مند از ذوق هنری است، اما این دسته از اشعار نسبت به اشعار گسیخته و ناموفق او، بسیار کم است.

درست است که شاعر ما حافظ قرآن و مدرس زبان عربی بوده ولی دارای توانایی نبوده است که او را در ابراز هرگونه معنایی یاری نماید و او به خاطر ترک نکردن وطنش و اقامت نگزیدن در کشورهای عربی نتوانسته بر نهانگاه های زبان عرب دست یابد، در نتیجه در به کارگیری قواعد و دلالت کلمات راه خطا رفته است. همچنین نیرومندی زبان مادری او در ضعف زبان عربی و سلیقه عربی تأثیرگذار بوده است؛ در نهایت توفیقی در این زمینه پیدا نکرده و شعر عربی او گرفتار ضعف، سستی و اشتباه در به کارگرفتن ترکیب ها و حروف جر گردیده است.

#### Summary

This discussion is about Arabic poems in Hafez Shirazy and focuses on features of his Arabic poem and the amount of the poet's success and it tries to clarify his success level. Hafez has Arabic poems widespread among his Persian ones and is called « Mollama » and most of the Farsi speaking poets have used this technic to show their greatness in this technic or for trasfering the Arabic language's power to Farsi, but they weren't successful and as a result their Arabic poem has lost its acceptability and a lot of artistic features, Hafez is like these poets, on the contrary of Sadi, that couldn't succeed in his technic, even though some of his Arabic poems has special sweetness and much artistic features, but they are less than weak and meaningless poems.

It is true that our poet had Quren in his mind and taught Arabic language , but we can't see the ability of word formation and other technics in his words. He couldn't ues Arabic language because he didn't leave his hometown and didn't dwell in those territories , therefore he has made a lot of mistakes in using grammar and words . His ability in his mother tongue and its impact on him was the reason , therefore when he tried to have another chance , couldn't get to pretty good success and weaknesses and mintakes in using components and wrong prepositions failed his Arabic poem .

**حافظ ، ابن فارض ، سعدی ، ارزش شعر عربی حافظ ، دلیل ضعف ملمع های او .**

**HAFEZ , EBN FAREZ , SADI , Valuation of his arbic poems , Causes  
.of his weakness in Molamma**

## مقدمة

قبل از پرداختن به موضوع اصلی بهتر است اشاره ای داشته باشیم به اینکه شاعران فارسی زبان به زبان عربی توجه ویژه ای داشته اند و سعی کرده اند آنرا در آثار خود به کار گیرند؛ زیرا که زبان دین بوده و علاوه بر آن گرایشی موج وار چه در شعر و چه در نثر در میان ادیبان به سوی زبان عربی وجود داشته است. در این شرایط شاعری چون حافظ که از نیروهای فراوان بیانی و خیال پردازی برخوردار بوده پا به عرصه می گذارد و سعی می کند تا از زبان عربی برای بر آوردن چندین هدف بهره ببرد که به آنها اشاره خواهیم کرد. در این تحقیق ما می خواهیم بدانیم که شاعر تا چه میزان در رسیدن به این اهداف موفق بوده است؟ و آیا شعر عربی او یارای هموردی با شعر بی بدیل فارسی او را دارد یا اینکه در مرحله ای بسیار پایین تر از آن قرار دارد؟ و در پایان به سببهایی اشاره می کنیم که او را از اوج گرفتن شعر عربی در آسمانهای ادب و خیال باز داشته است.

## حافظ شیرازی

شمس الدین محمد حافظ یکی از درخشنده ترین شاعران فارسی زبان است که « اهل فارس او را به خاطر زیبایی و شیوایی قصایدش حافظ لسان الغیب نامیده اند و شعرهای او را ترانه های عشق می دانند »<sup>۱</sup> او در شیراز در خانواده ای متوسط به دنیا آمد و به خاطر حفظ قرآن به چهارده روایت « حافظ » نام گرفت و چندی برای دست یابی به لقمه زندگی مشغول به تدریس بود، و در قرنی زندگی می کرد که شاهد شدیدترین ناامنی ها و حوادث در ایران بود، یعنی هنگامی که تیره های مغولی از نوادگان چنگیز خان بر حکومت چیره شده و عذابی جانکاه بر پیکره ملت فرود آوردند؛ در نتیجه تمامی این واقعه ها و فقر و فلاکتی که در دهه های پایانی زندگیش با آن دست و پنجه نرم نمود، در شعر او نمود یافت.

او شاعری است درونگرا و غزل پرداز از جمله شاعران دسته اول که شعرش با عاطفه مردمان و روش بیان آنان نزدیکی دارد؛ از این رو شعرش بر روی زبان ها افتاد و بیشتر شعر او در مورد معانی غزلی است که بیشتر پژوهشگران آن را صوفیانه تفسیر کرده اند و معتقدند « نباید بر اساس ظاهرش تفسیر شود، به خصوص در مورد خمریات او که در بردارنده مسائل کفرآمیز بسیاری است و سپس غزل او که شواهد مادی گوناگونی چون وصف روی مه رویان و پیشیانی و چشمانشان دارد »<sup>۲</sup>.

« مضامین ساده در زبان حافظ درخشش و زیندگی و صفای خود را می یابند و تعبیرات منحصر به فرد او یکی از دلایل استواری سخنش و انتقال آن به مخاطبان به بهترین وجه می باشد »<sup>۳</sup> و او « بزرگترین شاعر غزل است که سرزمین فارس آن را به عرصه ظهور نهاده است و در وصف صحنه های عشق از مجون دوری گزیده و در ذکر شراب و می از پیشینیان خود پیشی جسته است ... و گفته

۱) مؤسسه أعمال الموسوعة للنشر و التوزیع، ص ۳۰۳.

۲) المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية، ص ۱۹۲.

۳) دشتی علی، ۱۳۳۶، ص ۸۸.

شده است که او منتسب به یکی از طایفه‌ی درویش‌ها است، اما منبعی موثق که بتوان به آن اعتماد کرد در اختیار ما نیست»<sup>۴</sup> او افکار صوفیانه را به درجه بالایی ارتقا داد و به موضوعات متعددی چون وصف طبیعت، عشق و خمربه سرایی پرداخت و خمریات او بی شباهت به شیوه‌ی ابو نواس شاعر خمربه سرای عرب نیست، او در وصف خمر تا بدانجا پیش رفت که مسلمانان از خواندن آن ابا کردند و در سراینده آن طعنه زدند، به طور برجسته او متصوفه و دین‌دارانی را که ریاکارانه با ظواهر دینی تجارت می‌کرده‌اند به باد تمسخر و انتقاد گرفته است، اما طرف‌داران صوفی مسلک او می‌گویند که: «همه این‌ها مجاز است و مراد از آنها متوجه شدن نفس به سوی ملکوت اعلا و وصف حالت نورانی آن است، اما ظاهر سخنش چنین تأویلی را نمی‌پذیرد و بسیاری از دانشمندان به شرح معانی پنهان او پرداخته‌اند، که چون شیوه این فارض تا حدی فهم آن دشوار و رمزهای آن هنوز حل نشده باقی مانده است»<sup>۵</sup>.

او در عصری زندگی می‌کرد که توجه ایرانیان معطوف به ادبیات و زبان عرب بوده است و نشانه‌های آغازین این گرایش در قرن دوم نزد شاعرانی چون زیاد اعجم، خانواده نساری در خراسان، بشار بن برد از اشراف تخارستان و ابو نواس از اهالی خوزستان پدیدار گردید و در قرن‌های بعد دامنه دار شد، «همان‌گونه که نگاشتن و سرودن به زبان عربی در قرن چهارم و پنجم هجری شاهد شکوفایی خود بوده است؛ از این رو بزرگترین نویسندگان و شاعران عجم در ایران پا به عرصه ظهور نهاده‌اند»<sup>۶</sup> شاعران بسیاری یا به خاطر شیفته شدن به آن یا به خاطر تقلید از آن دنباله‌رو این گرایش گردیدند و شاعر مورد بحث ما «حافظ» که بر بسیاری از دانش‌های زبان عرب و ادبیات آن، تسلط داشت نیز از این جریان مستثنی نبود، اما این امکان برای او میسر نشد تا بتواند بر زبان عربی مانند اهل آن تسلط یابد؛ از این رو ساختار قصاید عربی‌ش بریده و از هم گسسته گردید و چیزی فراتر از کنار هم چیدن کلمات عربی و مرتب ساختن تشبیه‌ها و استعاره‌هایی که از فرط تکرار مبتذل گردیده‌اند، نرفت و روح زبان و ادبیات و عرب و ساختار استوار آن نتوانست جایی در میان اشعارش برای خود پیدا کند.

حافظ توجه زیادی به زبان عربی و ادبیات آن، یادگیری قرآن کریم و شعر نشان داده است و شعر او عرصه‌ای برای ظهور ضرب‌المثل‌های عربی است، که نتیجه آن «پیدایش ملمعات است که عبارت از قطعه‌هایی است که بیت عربی و فارسی با هم آمیخته می‌شوند و با نظم خاصی تکرار می‌شوند؛ که ضعف در ملمعات او آشکار است و این ضعف زمانی بروز می‌یابد که با ملمعات و شعرهای عربی سعدی شیرازی مقایسه گردد»<sup>۷</sup>.

۴) الشنقاوی احمد و یونس عبد الحمید، ج ۴، ص ۲۵۵.

۵) بستانی بطرس، ج ۹، ص ۶۱۶.

۶) صفا ذبیح الله، ۱۳۵۵ ش، ص ۲۳۶.

۷) هیئة الموسوعة العربیة، ج ۷، ص ۹۵۰.

او به ادبیات عرب، قرآن کریم، حدیث شریف و به عداه ای از شاعران به خصوص صوفیه نظر داشته است و معانی بسیاری را از آنان اقتباس نموده و با اسلوب بی نظیر خود رقم زده است، از جمله این شاعران ابن فارض آن شاعر صوفی است که ساعت ها در حالت های صوفیانه اش به سر می برده و بعد از به خود آمدن آن حالت ها را وصف می نموده است؛ بدین جهت اسلوب بیانی او آمیخته با پیچیدگی و ابهام لغوی و خفای معنایی است به گونه ای که معنای بسیاری از اشعار او حل نشده باقی مانده، او وصف می را با وصف حالت عرفانی خود که او را از خود بی خود می ساخته، آمیخته است، هر چند که مشخصه عرفانی و صوفیانه بر آن غالب است؛ حافظ نیز بدین گونه به وصف شراب پرداخته و وصف صوفیانه و مادی را با یکدیگر همگام ساخته است، تا جایی که محققان در معنای بسیاری از شعرهای او در حیرتند. در اینجا به نمونه هایی از موارد تأثیر حافظ از ادب عرب اشاره می کنیم و این بدان معنا نیست که حافظ وامدار شاعران عرب است؛ زیرا اگر اینگونه باشد بیشتر شعر او از خودش نیست، چون معنا و مضامین قرآنی و حدیث های نبوی را در شعرهای خود نمود داده است، در شعر این اشتراک معناها مهم نیست بلکه سبک شاعر و میزان اصالت او و هضم مطالب گرفته در شده در بوته شاعری است که شاعری را از دیگری متمایز می سازد:

در حدیث شریف آمده است: «الْخمرُ أمُّ الْخبائثِ»<sup>۸</sup> و این معنا به همراه لفظ آن در شعر حافظ اینگونه نموده یافته است:

«آن تلخ و ش که صوفی أم الخبائثش خواند      اُشهی لنا و اُحلی من قُبلة العذارا»<sup>۹</sup>

در قرآن کریم آمده است که: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»<sup>۱۰</sup> حافظ نیز به گونه ای این معنا را بازگو نموده است که هر کس با این آیه قرآنی مانوس باشد به تأثیر آن در حافظ پی می برد:

«سالک از نور هدایت ببرد راه به دوست که به جایی نرسد گر به ضلالت برود»<sup>۱۱</sup>

إتمام «الأربعین» یا نشستن به مدت چهل روز برای عبادت و خلوت و اعتکاف و خوردن غذای اندک از عادت صوفیه بوده است که مستند به این حدیث شریفه است: «مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَ فِي قَلْبِهِ يَنْبِغُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى لِسَانِهِ»<sup>۱۲</sup> حافظ با اشاره به این سنت می گوید:

«که ای صوفی شراب آنکه شود صاف      که در شیشه برآرد اربعینی»<sup>۱۳</sup>

این تأثیر گاهی از دایره مضمون به دایره اصطلاح منتقل می شود مانند این تعبیر قرآنی: «حاش لله» از جمله تعبیرهای قرآنی است که به هنگام اظهار تعجب یا انکار به کار می رود و در اصل به معنای «لئلا يحصل» و «سبحان الله» بوده است، حافظ با الهام از آن چنین می سراید:

(۸) نوری، محدث، ۱۴۰۸، ق، ۷، ص ۵۵.

(۹) ۱۳۶۲ ش، شماره غزل: ۵.

(۱۰) ۲۸: ۵۶.

(۱۱) ۱۳۶۲ ش، شماره غزل: ۲۲۲.

(۱۲) مجلسی محمد باقر، ۱۴۰۴، ق، ۵۳، ص ۳۲۶.

(۱۳) ۱۳۶۲ ش، شماره غزل: ۴۳۸.

« حاش لله که نیم معتقد طاعت خویش اینقدر هست که گه گه قدحی می نوشیم»<sup>۱۴</sup>  
همچنین در فرموده حق تعالی آمده است: « وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا  
»<sup>۱۵</sup> حافظ با الفتات به این آیه قرآنی می گوید:

« حافظ طمع برید که ببند نظیر تو دیار نیست جز رخت اندر دیار حسن »<sup>۱۶</sup>  
خدای متعال در حکایت از قصه حضرت موسی (ع) می فرماید: « وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ  
كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَىٰ لَكَ أَنْظُرَ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي  
»<sup>۱۷</sup> حافظ با اشاره به این آیه به زیبایی آن را در قالب نظم در آورده است:

« با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم »<sup>۱۸</sup>  
در بیتهی منسوب به دیک الجن الحمصی آمده است که:

« حیاة تَمَّ مَوْتٌ تَمَّ نَشْرٌ حَدِيثٌ خَرَاةٌ يَا أُمَّ عَمْرٍو »

این معنا را حافظ اینگونه بیان می کند:

« خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم »<sup>۱۹</sup>  
شاعر جاهلی فند زمانی چنین سروده است:

« عسی أن یرجع نَ قوماً کالذی کانوا »<sup>۲۰</sup>

حافظ این بیت را تضمین نموده است و آن را به منصفه ظهور رسانده است:

« بیا ای دولت طایر بیاور مژده وصلی «عسی الأیام أن یرجعن قوماً کالذی کانوا

»<sup>۲۱</sup>

علاوه بر عنایت فراوان او به قرآن کریم و حدیث شریف او توجه فراوانی به مضامین و اسلوب عارفانه شاعران صوفی داشته است و بسیاری از معانی و افکار و الفاظ آنان را در شعرش جلوه گر ساخته است، در اینجا به نمونه ای از این موارد اشاره می کنیم.

### حافظ و ابن فارض

با توجه به این مطلب که حافظ صوفی مسلک بوده است و به معانی عارفانه و صوفیانه نظر داشته است، سبک او تا حدی با سبک شاعران صوفی مسلک چون ابن فارض، ابن عربی و دیگر شاعران صوفی مسلک بی شباهت نیست، که از جمله موارد این گرایش ظهور معانی مشترک میان آنان است. صرف نظر از جو کلی صوفیانه ای که بر شعر او سایه انداخته است تا حدی می توان در

(۱۴) ۱۳۶۲ ش، شماره غزل: ۳۴۰.

(۱۵) ۲۶: ۷۱.

(۱۶) ۱۳۶۲ ش، شماره غزل: ۳۷۳.

(۱۷) ۱۴۳: ۷.

(۱۸) ۱۳۶۲ ش، شماره غزل: ۳۷۳.

(۱۹) ص ۱۷۰.

(۲۰) اصفهانی أبو الفرج، ۱۴۱۵ ق، ج ۲۴، ص ۲۷۴.

(۲۱) ۱۳۶۲ ش، شماره قطعه، ۲۴.

شعر او رایحه شعر ابن فارض را حس نمود ، به خصوص ابیاتی که از آنها بوی مشابهت به مشام می رسد و دلیلی بر وجود تأثیر و تأثر است ، نه مجرد به ذهن خطور کردن اندیشه های مشترک . که از آن جمله می توان به این نمونه ها اشاره نمود :

حافظ در وصف خمر و حالت مستی می گوید :

و فی سكرة منها و لو عمر ساعة      تری الدهر عبداً طائعاً و لك الحكم<sup>۲۲</sup>

« در یک حالت مستی که مدت آن به اندازه یک لحظه باشد روزگار را می بینی که چون بنده ای مطیع به سوی تو می آید و داوری مخصوص توست ».

حافظ نیز در این معنا می گوید :

گدای میکند ام لیک وقت مستی بین      که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم<sup>۲۳</sup>

ابن فارض در خطاب به معشوقه اش می گوید :

بانکساری بذلتی بخضوعی      بافتقاری بفاقتی بغناک<sup>۲۴</sup>

« با شکست و خواری و خضوع و احتیاج و در یوزگی من و به توانگری تو ».

حافظ این معنا را این چنین به عرصه ظهور گذارده است :

سخن در احتیاج ما و استغنای معشوق است

چه سود افسونگری ای دل که در دلبر نمی گیرد<sup>۲۵</sup>

همچنین ابن فارض در خطاب دیگری به معشوقه اش می گوید :

بما شئت فی هواک اختبرنی      فاختیاری ما کان فیه رضاک<sup>۲۶</sup>

« با هر چه می خواهی در عشقت خودت مرا بیازمای ، که هر چه مورد رضای تو باشد مورد پسند من نیز است ».

و حافظ گفته است :

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم      لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی<sup>۲۷</sup>

در بیستی دیگر ابن فارض می گوید :

و کلّ أذی فی الحبّ منک إذا بدا      جعلت له شکری مکان شکیتی<sup>۲۸</sup>

« هر رنجی که از طرف تو در راه عشق به من رسد ، سپاسگذاری را جایگزین شکایت خواهم نمود ».

با این سخن حافظ که می گوید :

زان یار دلنوازم شکر یست با شکایت      گرنکته دان عشقی بشنو تو این حکایت<sup>۲۹</sup>

(۲۲) ۱۹۸۰ م ، ص ۱۸۲ .

(۲۳) ۱۳۶۲ ش ، شماره غزل ۳۴۴ ، ص ۳۴۶ .

(۲۴) ۱۹۸۰ م ، ص ۱۶۴ .

(۲۵) ۱۳۶۲ ش ، شماره غزل ۱۴۵ ، ص ۱۴۵ .

(۲۶) ۱۹۸۰ م ، ص ۱۶۲ .

(۲۷) ۱۳۶۲ ش ، شماره غزل ۴۸۲ ، ص ۴۸۶ .

(۲۸) ۱۹۸۰ م ، ص ۳۶ .



ابن فارض در وصف محبوبه اش چنین می سراید :

و معنی وراء الحسن فیک شهنده  
به دقّ عن إدراک عین بصیرتی<sup>۳۰</sup>

« چیزی فراتر از زیبایی را در تو به نظاره ایستاده ام که بصیرتم چیزی را در تو می بیند که چشم قادر به دیدن آن نیست ».

با این سخن حافظ که می گوید :

« اینکه می گویند آن بهتر ز حسن  
یار ما این دارد و آن نیز هم »<sup>۳۱</sup>

از بتان آن طلب ار حسن شناسی ای دل  
این کسی گفت که در علم نظر بینا بود<sup>۳۲</sup>  
در جایی دیگر ابن فارض می گوید :

« نسخت بحبی آیه العشق من قبلی  
فأهل الهوی جندی و حکمی علی الکُلّ »<sup>۳۳</sup>

« با این عشق خود نشانه عشق پیش از آن زوده ام ، عاشقان سربازان من و حکومت من بر همگان است ».

با این سخن حافظ که می گوید :

« شاه شوریده سران خوان من بی سامان را  
زانکه در کم خردی در همه عالم بیشم »<sup>۳۴</sup>

همچنین این سخن ابن فارض که می گوید :

« أنست فی الحیّ ناراً لیلأ فبشّرت أهلی  
قلت امکنوا لعلی أجد هدای لعلی »<sup>۳۵</sup>

« شبانه در میان آبادی آتشی دیدم و به اهل خود بشارت دادم که بایستید تا شاید راه خود را بیابم ».  
حافظ نیز سروده است :

« لمع البرق من الطور و آنست به  
فلعلی لک آت بشهاب قیس »<sup>۳۶</sup>

هر چند که در این مورد هر دو متأثر از آیه قرآنی هستند که اشاره به قصه حضرت موسی (ع) دارد .

علاوه بر این او دارای بیت ها و مصراع های عربی است که برگرفته از معانی سنتی به کار رفته در شعر عرب است و اشاره به زنانی چون لیلی ، سعاد ، سلمی و عذراء دارد که کنایه از معشوقه هستند. که نشان دهنده اطلاع او بر زبان عرب و ادبیات آن دارد و هر مطلبی را که با میل غزلگونه و صوفیانه اش دمساز بوده است برگرفته و آنرا در قالبی بدیع به عرصه ظهور رسانده است .

(۲۹) ۱۳۶۲ ش ، شماره غزل ۹۴ ، ص ۹۴ .

(۳۰) ۱۹۸۰ م ، ص ۳۹ .

(۳۱) ۱۳۶۲ ش ، شماره غزل ۳۵۷ ، ص ۳۶۰ .

(۳۲) همان ، شماره غزل ۱۹۹ ، ص ۱۹۹ .

(۳۳) ۱۹۸۰ م ، ص ۱۷۶ .

(۳۴) ۱۳۶۲ ش ، شماره غزل ، ۳۳۵ ، ص ۳۳۷ .

(۳۵) ۱۹۸۰ م ، ص ۱۷۷ .

(۳۶) ۱۳۶۲ ش ، شماره غزل ۴۴۷ ، ص ۴۵۱ .

## ارزش شعر عربی حافظ

آنگونه که اشاره شد حافظ به خاطر مطالعه فراوان متن های عربی و آموختن علوم دینی و ادبی ارتباط تنگاتنگی با ادبیات عرب داشته است؛ در نتیجه اثر آن در آثارش به بار نشسته است، چه در مورد به کارگیری کلمات عربی، مانند: «قصارت، بصارت، مدرج، ثلاثة غسالة، داج، دن، کنف، مبصر، مقسم، جریده، فسحت و...»<sup>۳۷</sup> و چه در مورد الهام از شواهد شعری و ضرب المثل های جاهلی و معانی غزلی و خمیری عرب یا مربوط به اشعار عربی او که در لابلای اشعار فارسیش نمود یافته است تا بر چیره دستی خود در زبان عرب و تسلط بر آن فخر بنماید، ولی ای کاش چنین نکرده بود.

او دارای شعرها و مصرا های عربی است که در میان شعرهای فارسی او پراکنده است و «لمع» نام گرفته است، اما بسیاری از منتقدان آنها را به خاطر غلطهای نحوی و غیره مورد انتقاد قرار داده اند، و هر چند که بسیاری از این غلط ها تصحیح شده است ولی هنوز اندکی از آنها باقی مانده که به موارد زیر اشاره می کنیم:

بضرب سيفك قتلى حياتنا أبداً  
لأنّ روحی قد طاب أن یكون فداک<sup>۳۸</sup>

«با ضربه شمشیرت برای همیشه کشته ام ساختی؛ زیرا روحم را مایه رحمت است که فدای تو شود».

در این بیت به جای «حیاتنا» باید «حیاتی» باشد، همچنین «أبداً» در نفی به کار می رود نه در مثبت. در این بیت او که پیش از این به آن اشاره شد:

«لمع البرق من الطور و آنست به...»

حرف «باء» زائد است؛ زیرا فعل «آنست» مفعول بی واسطه می گیرد و احتیاجی به «باء» ندارد.

در این سخن او: «یا لیت شعری حتام ألقاه»<sup>۳۹</sup> استعمال «حتی» فی جمله به معنای مورد نظر اخلال وارد کرده است؛ زیرا مقصود شاعر این است که «کاش می دانستم که چه موقع با او دیدار می کنم، نه اینکه تا کی با او دیدار می کنم».

همچنین در سخن او که در ابتدای دیوان او آمده است: «متی ما تَلَقَ مَنْ تَهَوَى دَعَ الدُّنْيَا وَ أَهْمِلَهَا» «دع» جواب شرط است و اگر فعل امر یا طلب در جواب طلب بیاید باید با «فاء» همراه گردد یعنی باید «فَدَع» باشد که در اینجا همراه «فاء» نیامده است.

او دارای لمع های غزلی فراوانی است که از آن جمله غزل ابتدای دیوان اوست:

(۳۷) نکاوتی علیرضا، ۱۳۷۰، ص ۱۳.  
(۳۸) ۱۳۶۲ ش، شماره غزل ۲۹۵، ص ۲۹۵.  
(۳۹)

ألا يا أيها السّاقى

همچنین این غزل به او منسوب است :

ألم يأن للأحباب أن يترحموا  
ألم يأتيهم أنباء من يأت بعدهم  
فيا ليت قومي يعلمون بما جرى  
حكى الدمع منى ما الجوانح أضمرت  
أتى موسم النيروز و اخضرت الرّبي  
و للفضل أسباب بها يتوسم  
و فى شأننا عيش الربيع مُحرم  
ترحم جزاك الله فالخير مغنم

أدر كأساً و ناولها<sup>٤٠</sup>

و للناقضين العهد أن يتندّموا  
و فى قلبه نارُ الأسى تنضرم  
على مرتجٍ منهم فيعفوا و يرحموا  
فيا عجباً من صامت يتكلم  
بنى عمنا جودوا علينا بجرعة  
شهوراً بها الأوطار تُقضى من الصبا  
أيا من علا كلّ السلاطين سطوة  
لكلّ من الخلان ذخراً و نعمة

و للحافظ المسكين فقراً و مغرم<sup>٤١</sup>

ملمع «منظومه های شعری دو زبانه است و بدیهی است که این صنعت همیشه موفقیت آمیز نبوده است ؛ زیرا برای شاعر مشکل است که در هر دو زبان همگام با طبع خود و با همان توانایی سخن بگوید ؛ و همچنین خواننده به نوبه خود باید با هر دو زبان آشنایی داشته باشد ، بلکه فراتر از آن باید به همان اندازه ذوق زیبایی شناختی و هنری داشته باشد تا بتواند از ساختار « ملمع ها » لذت ببرد و واکنش نشان دهد»<sup>٤٢</sup>.

در واقع « ملمع » موجی از فخر فروشی و اظهار چیره دستی در ساختار لغت بوده است که شاعران فارسی زبان بسیاری ، به خصوص بعد از قرن پنجم هجری ( ۱۱ م ) سوار بر آن گردیدند که ما را به یاد موج صنعت لغتی در زبان عربی در دوره « مقامات » می اندازد ، از جمله کسانی که سوار بر این موج گردیدند حافظ شیرازی است که سعی داشت تا خود را چون شاعری دو زبانه نشان دهد و میزان براعت و توانمندی خود ، یا حداقل میزان قدرتش در همنوردی با دیگر شاعران را در این زمینه به نمایش بگذارد ؛ بدین علت بیت های عربی و اصطلاحات عربی و قرآنی را در شعر فارسی خود وارد نمود و با آوردن بیت ها یا مصراع های عربی دست به صنعت « ملمع » یازید ؛ البته جای تعجبی نیست ؛ زیرا که او از برجسته ترین شاعران عجم بوده که خواسته اند هنر خود را نمود داده و در این رقابت جزو پیش تازان باشند ، و هر چند که او حافظ قرآن و مسلط به زبان عربی و علوم آن و مدرس آن بوده است ، اما او قادر به مهار کردن زبان عربی نشد آن گونه که توانست علوم آن در بند کشد .

در اینجا با این سؤال مواجه هستیم که تا چه میزانی در این امر توفیق یاری گر او بوده است و «

ملمع های » او به کدام قله موفقیت دست یافته اند ؟

(٤٠) ١٣٦٢ ش ، شماره غزل ١ .  
(٤١) المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية ، ص ١٩٦ .  
(٤٢) همان ، ص ٣٠٣ .

اگر بخواهیم بی پرده و بدون هیچ چشمداشتی سخن بگوییم باید اعتراف کنیم که « ملمع » های او ساختاری ضعیف و لفظی رکیک و اسلوبی سست و بی نصیب از بهره هنری و ادبی دارند ، و همین ضعف لغوی است که ما را بر آن می دارد تا او را از دایره شعر اصیل عربی بیرون آوریم و این امر بدان معنا نیست که ادبیات او فاقد ارزش است و او شاعری است فاقد ذوق هنری و توانایی ادبی ؛ زیرا بر شاعر لازم نیست که در تمامی زمینه ها دارای نبوغ باشد و هنرنمایی نماید ، ممکن است شاعری در غزل از ذوق والای برخوردار باشد ولی در وصف قدرت لازم را نداشته باشد ، و حافظ که در شعر فارسی خود در اوج قله ی توانمندی است در شعر عربییش دارای چنین جایگاهی نیست و کسی از او توقع ندارد که چنین باشد . برای اثبات این مدعا به نمونه ای از ملمع های او اشاره می کنیم و اندکی به تفسیر و نقد آنها بر اساس معیار آن زمانه می پردازیم نه زمانه خود ؛ زیرا اگر بخواهیم با معیارهای زمانه ی خود او را مورد نقد قرار دهیم در حق او ستم کرده ایم و بر او چیزی را تحمیل کرده ایم که توانایی آن را ندارد :

چشم خونبار مرا خواب نه در خور باشد      مَنْ لَه يَقْتُلُ دَاءٌ عَجَبًا كَيْفَ يَنَامُ ؟  
 تو ترخم نکنی بر من مخلص دایم      ذَاكَ دَعْوَى وَ هَا أَنْتَ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ<sup>۳</sup>

علاوه بر معنای تقلیدی این بیت ها که گویا از اصطلاحات ادیبان عرب یا حتی از زبان مردمان گرفته شده و بدون ذوق ادبی در لابلای شعر فارسیش به کار رفته است ؛ شاهد ضعف سیاق و مخالفت آنها با قواعد نحوی هستیم ، مانند تقدیم صفت « یقتل » بر موصوف « داء » که به اجماع همه نحویان ممنوع است و همچنین اشاره به « الدعوی » با اسم اشاره مذکر « ذاک » که شاید خطای ناسخان باشد و ممکن است اصل آن « تلک دعوی » باشد ، در هر صورت زیبایی این بیت در کجاست و این بیت به کدامین معنای شگرف و بی بدیل اشاره دارد و کدامین پرده را از دردهای غم و اندوه عاشق بر می دارد ، و معنای نهفته در « و ها أنت و تلک الأیام » چیست ؟ در جواب باید گفت که این کلمات عربی چیزی جز کنار هم گرد آوردن کلمات به هر شکلی که باشد ، نیست ، به گونه ای که فقط دارای موسیقی و آهنگ موزون و مناسب باشند ، چه با معنا همونوا باشند چه نباشند ، و این تشویش لغوی در جای جای ملمع او پراکنده است . او همچنین دارای ملمع دیگری است بدین گونه :

می دمد صبح و کله بست سحاب      الصَّبُوحُ الصَّبُوحُ يَا أَصْحَابِ  
 می چکد ژاله بر رخ لاله      المَدَامُ المَدَامُ يَا أَحِبَابِ  
 در میخانه بسته اند دگر      إِفْتَحْ يَا مُفْتَحَ الْأَبْوَابِ  
 زاهد می بنوش رندانه      فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ<sup>۴</sup>

کسی که کمی با زبان عربی آشنایی داشته باشد سبک و ساختار بیت های عربی او را نمی پسندد ؛ زیرا از لحاظ ساختار بیشتر جنبه دعایی و زهد گونه دارند و با بیت های فارسی او که در وصف

(۴۳) ۱۳۶۲ ش ، شماره غزل ۳۰۵ ، ص ۳۰۵ .

(۴۴) همان ، شماره غزل ۱۳ ، ص ۱۳ .

خمر و می است سازگاری ندارد و از لحاظ معنی می نوشیدن زاهد را چگونه می توان با « اتقوا الله » سازگار کرد ، به نظر می رسد این بیت یکبار به ذهن او خطور کرده است و بی هیچ تناسبی آن را بیان کرده است ، خلاصه سخن اینکه این بیتها اسلوبی بیمار گونه و بنایی سست دارند به خصوص اینکه تکرار کلمات « الصبوح » و « المدام » به عنوان وسیله ای برای تأثیر در شنونده بر این ضعف افزوده و از جنبه هنری آن کاسته است . او ملمع دیگری دارد که در آن می گوید :

از خون نوشتم نزدیک دوست نامه	إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكِ الْقِيَامَةِ
دارم من از فراقش در دیده سد علامت	لَيْسَتْ دَمُوعٌ عَيْنِي هَذِهِ لَنَا الْعَلَامَةَ
هر چند کازمودم اما نبود سودم	مَنْ جَرَّبَ الْمُجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ
پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا	فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا سَلَامَةٌ <sup>۴۵</sup>
و در جای دگر می گوید :	

سلیماً منذ حلت بالعراق	أَلَا قِيَامٌ مِنْ نَوَاهَا مَا أَلَا قِيَامٌ
ألا ای ساروان منزل دوست	إِلَى رُكْبَانِكُمْ طَالِ اسْتِثْنَاءِي
ربیع العمر فی مرعی حماکم	حَمَاكَ اللَّهُ يَا عَهْدَ التَّلَاقِي
بیا ساقی بده رطل گرانم	سَقَاكَ اللَّهُ مِنْ كَأْسٍ دِهَاقِ

.....

دروم خون شد از نادیدن دوست	أَلَا تَعْسًا لِأَيَّامِ الْفِرَاقِ
دموعی بعدکم لا تحقروها	فَكَمْ بَحْرٍ عَمِيقٍ مِنْ سَوَاقِي <sup>۴۶</sup>

تکلف در این دو قطعه آشکار است و از بارزترین نمودهای آن مستقل بودن بیت ها است که گویی یکی از دیگری جدا است، چه در معنا و چه در لفظ و چه در تصویر و هیچ ارتباط و تسلسلی بین آنها وجود ندارد ، تا جایی که می توانی بیت ها را جلو و عقب بیندازی «<sup>۴۷</sup>» ، هر چند که قطعه اول زیباتر و دلنشین تر از دومی است و به صور غالب بیت دوم ؛ یعنی بیت عربی به عنوان اثبات مدعا و دلیلی برای بیان امکان یا تأیید جمله فارسی است و تا حدی حالت ضرب المثل دارد مانند بیت آخر .

گاهی در دیوان او با شعرهایی روبرو می شویم که حتی به عنوان نثر فنی نیز پذیرفته نمی شود ، چه رسد به شعر ، حتی دارای وزن عروضی و موسیقی سخن پرداز نیستند ، مانند :

أحمد الله على معدلة السلطان أحمد شيخ اويس حسن ايلخاني  
 خان بن خان و شهنشاه شهنشاه نژاد آن که می زبید اگر جان جهانش خوانی<sup>۴۸</sup>

او همچنین دارای کلمات عربی است در نهایت شگفتی ، یا اینکه شاعر خواسته است آنها را عربی تصور نماید ، مانند این سخن :

(۴۵) همان ، شماره غزل ۴۱۸ ، ص ۴۲۱ .  
 (۴۶) همان ، شماره غزل ۴۵۲ ، ص ۴۵۶ .  
 (۴۷) المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية ، ص ۳۰۹ .  
 (۴۸) ۱۳۶۲ش ، شماره غزل ۴۶۷ ، ص ۴۷۱ .

سلام الله ما كَرَّ الليلي  
و جاوبت المثنى و المثالى  
دعاگوی غریبان جهانم  
و ادعو بالتواتر و التوالی<sup>۴۹</sup>

معنای کلمه « المثالی » چیست ، شاید منظور او « المثالث » به ازای « المثنی » است و آن را تبدیل به « المثالی » کرده تا سجع رعایت گردد ، در هر صورت منظور شاعر از « مثنی و مثالث » و پژواک صدایشان چیست ؟

### مقایسه بین حافظ و سعدی

برای توضیح بیشتر در مورد میزان موفقیت شاعر در فن ملمع بهتر آن دیدیم که مقایسه ای بین ملمع های او و بین ملمع های شاعر دیگری که در شاعری و چیره دستی و شهرت همپای او است به عمل بیاوریم و او همان « سعدی شیرازی » که علاوه بر شعرهای ملمع ، شعرهای خالص عربی نیز دارد که بی بهره از زیبایی نیست و نشان دهنده قدرت شاعری و ید طولای او در زبان عربی است . سعدی در فن ملمع از حافظ موفق تر بوده ، همچنین ملمع های او از حیث عدد بیشتر از ملمع های حافظ است ، اگر بخواهیم ملمع های حافظ و شعرهای عربی او را بشماریم فراتر از بیست بیت عربی خالص نیست ، اما سعدی صرف نظر از بیتهای عربیش ، فقط در یک قصیده حدود پانزده بیت عربی به کار برده است :

إِنَّ هَوَى النَّفْسِ يُقْدُ الْعِقَالَ      لَا يَتَهَدَا وَيَعَى مَا يُقَال  
خاک من و توست که باد شمال      می بردش سوی یمین و شمال  
مَا لَكَ فِي الْجَنَّةِ مُسْتَلْقِيًّا      وَ انْتَهَضَ الْقَوْمُ وَ شَدَّوْا الرِّحَالَ<sup>۵۰</sup>

سعدی همچنین در قصیده ای با عنوان « مثلثات » بعد از دو بیت فارسی یک بیت عربی آورده است و در مجموع دارای هجده بیت عربی است ، یعنی به طور تقریب، به اندازه تمامی شعرهای عربی حافظ. سعدی در قصیده دیگر می گوید :

بصد دفتر نشاید گفت وصف الحال مشتاقی      به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی است  
أَنْ أَفْعَلُ مَا تَرَى ، إِنِّي عَلَى عَهْدِي وَ مِيثَاقِي      کتاب بالغ منی حبیباً معرضاً عنی  
ترا گر خواب می گیرد نه صاحب درد عشاقی      نشان عاشق آن باشد که شب با روز پیوندد  
أَمَا أَنْتَ الَّذِي تَسْقَى ؟ فَعَيْنُ السُّمِّ تَرِيَاقِي      قم إملأ و اسقنی كأساً و دَع ما فيه مَسْموماً  
و هذا الطَّبِّي فِي شِيرَازَ يَسِينِي بِأَحْدَاقِ<sup>۵۱</sup>      لَقَيْتُ الْأَسَدَ فِي الْغَابَاتِ لَا تَقْوَى عَلَى صَيْدِي

هر چند سعدی در این بیت ها از معانی سنتی فراتر نرفته ، حتی تصویرهای او چیزی جز آنچه عرب با آن الفت داشته اند نیست ، اما شیوه بیان فکرها و تصویرهایش دارای شیرینی و دلربایی خاصی است که شعرهای حافظ از آن بی بهره است ، علاوه بر این ترکیب هایی که سعدی از آنها

(۴۹) همان ، شماره غزل ۴۵۶ ، ص ۴۶۰ .  
(۵۰) سعدی شیخ مصلح الدین ، ۱۳۳۶ ش ، ص  
(۵۱) همان ، ص ۷۵۰ .

بهره برده و شیوه صف آرای کلمات او از دایره سنت عرب پا فراتر ننهاد و تمامی بنیادهای اساسی خود را حفظ نموده است ، و او مانند شاعری زبردست و خبره با کلمات چنان بازی می کند که گویی بر تمامی زیر و زبرهای آن آگاه است .

همچنین در شعرهای عربی سعدی شاهد هماهنگی در به کار بردن کلمات و انسجام در عبارت و همچنین شاهد مهارت در کنار هم چیدن کلمات و توانایی در تعبیر و تسلط بر زبان هستیم ؛ آنچنان که گویی با شاعری سروکار داریم که سالیان طولانی با زبان عربی عجین بوده است . به عنوان نمونه سعدی در یکی قصیده‌هایش می گوید :

علی ظاهری صبرٌ کَنَسَجَ العَنَکَبِ      و فی باطنی هُمُّ کَلَدِغِ العَقَاربِ  
و مغمضُ الأَجفَانِ لم یدرِ ما الذی      یکابُذُ سَهرَانُ اللَّیالی الغیَهبِ  
و إن عَمَدوا سِیفَ اللّوَاحِظِ فی الکرّی      فلیسَ لَهُم فی القلبِ ضَربَةٌ لَازِبٌ<sup>۵۲</sup>

« بر ظاهر من صبر چون تار عنکبوت و بر باطن من اندوهی است چون نیش عقرب ، چشم خواب آلوده از درد و رنج بیدار شبهای قیرگون خبردار نیست ، و اگر چه شمشیر گوشه چشم‌هایشان را در خواب برکشند ولی در قلب کارگر نیست .»

معنی و تصویر بر همان ویژگی سنتی خود باقی مانده اند ، اما حد اقل سعدی تا حدی زیادی سراینده است نه به نظم در آوردنده .

نمونه بارز چیردستی در شعر عربی در قصیده او بروز می یابد که در سوگ خلیفه عباسی «المعتصم بالله» و بغداد پایتخت خلافت عباسی است ، که مانند بحتری در برابر خرابه های بغداد می ایستد و روزگار سرخوشی او را که آکنده از خرمی و مردمان بوده است ، در ذهن مجسم می کند و از آن عبرت ها خوشه چینی می کند و میزان ویرانی آن بعد از حمله تاتار را تجسیم می کند . فضای این قصیده ما را به فضای قصیده بحتری در وصف ایوان مدائن می اندازد ، بعد از آنکه به نابودی کشیده شد و روزگار دست هلاکت بدان یازید ، در این قصیده نظار گر شاعری هستیم که با مهارت تمام چون شاعران عرب زبان توانسته معنی و لفظ را در کنار هم گرد آورده و عاطفه ی صادقانه خود را در سوگ بغداد به نمایش بگذارد ، همچنین فضای غم و اندوه در جای جای این قصیده خود را با کلمات غمبار و اندوه فزا به نمایش می گذارد و روانی تعبیر و موسیقی کلمات در بیان عاطفه شاعر با او همپای می شوند . اما سوگ او در رثای خلیفه عباسی چیزی جز عبرت گرفتن از گذشتگان و پند گرفتن از عاقبت پادشاهان و چیزی جز اظهار تسلیت و بیان سرنوشت انسان هایی چون او نیست و فاقد صدق عاطفه است هر چند که از جنبه های دیگر نقصی در آن نیست .

اما او همیشه در این مرحله از شاعری باقی نمانده است ، بلکه می بینیم که در موارد دیگری شاعری او دچار لغزش می گردد ، اما به هر حال او شاعری است چیره دست و مانند بیشتر شاعران بزرگ دارای لغزشهایی هستند و این امر در شاعری او خللی وارد نمی کند . او « به طور کلی در

زبان عربی مسلط تر از حافظ و شیوه بیان او موفقیت آمیزتر و میزان توانایی او در جلب نظر خواننده بیشتر بوده است»<sup>۵۳</sup>.

### دلایل ضعف حافظ در زبان عربی

همان طور که اشاره شد او مدرس زبان عربی و حافظ قرآن به هنگام نوجوانی بوده است؛ پس باید شعر او از شاعران دیگری چون سعدی استوارتر و زیباتر باشد، پس سبب ضعف حافظ در شعر عربی چیست و چگونه سعدی در مرتبه بالاتری از او قرار دارد؟ به نظر ما این امر دو دلیل دارد:

یک: توانایی و نغزپردازی او در زبان مادری به گونه ای که وجود او را به تسخیر خویش آورد و شعر فارسی در ذهن او بی هیچ سختی و تکلفی می جوشد؛ بدان معنا که نیروی برتر او در زبان فارسی منجر به ضعف او در زبان مادریش تمام گردید.

دوم: تمرین و تکرار، گفته شده که حافظ جز برای مدتی اندک شهر خود را ترک نکرده و در سرزمین های عربی زندگی نکرده و با آنان سخن نگفته و از دهان آنان برای مدتی که بتواند بر او تأثیر گذار باشد نشنیده است.

که این امر برای سعدی هموار گردید و توانست در جهان عرب به گردش بپردازد و طی آن بسیاری از سرزمین ها را به چشم دیده و مدتی در آنها اقامت داشته و با اهل آن ارتباط داشته است، صرف نظر از مطالعه فراوان در کتابخانه های موجود در سرزمین های عربی، به خصوص در پایتخت خلافت بغداد که در روانی زبان عربی او و تسلط بر آن یاری گر او بوده است.

اما اقامت در سرزمین عرب برای حافظ فراهم نشد؛ در نتیجه نتوانست آنگونه که شایسته است به تمرین زبان عربی بپردازد و میزان آشنایی به به زبان عربی منحصر به آنچه بود که حفظ کرده و در کتاب ها خوانده است بدون اینکه با تمرین پیوسته و ارتباط با صاحبان آن همراه گردد. به نظر ما این دو عامل تا حد زیادی بیانگر دلیل ضعف او در زبان عربی است. اما شعر فارسی او بر خلاف شعر عربی در نهایت استواری است به گونه ای که خواننده را در بند می کشد و شیوایی سخنش شنونده را شیفته خود می کند.

### نتیجه

گفته شد که حافظ شیفته زبان عربی و قرآن و مفاهیم دینی بود و در نتیجه این شیدایی باعث به کارگیری معانی و گاهی الفاظ آن در شعر او شد، و این اقتباس او فاقد ارزش هنری و فقط جنبه تقلید صرف نبوده، بلکه او آنها را در اسلوب بدیع فارسی خود قالب زده و شخصیت خود را در آنان به ظهور رسانده است، اما او در بیان افکارش به زبان عربی در چهارچوب زبان عربی باقی نمانده و نتوانسته آنگونه که شایسته است حق مطلب را ادا نماید؛ از این رو سستی و تقلید و اشتباه در به کارگیری ترکیب ها و معانی راهشان را به سوی شعر او یافته اند و ارزش هنری شعرهای عربی

۵۳) المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية، ص ۳۱۵.



را پایین آورده اند ؛ در نتیجه ساختار شعر او ضعیف و اسلوب او رکیک و ارزش هنری و ادبیش بی پایه گردیده است ، عمده ترین ویژگی شعرهای عربی او سادگی و روانی و آهنگی است که وقتی با شعرهای فارسی همراه می گردد ، گوش ها را می نوازد و انسان را به خود جذب می کند ، گویی که موسیقی در آن جریان می یابد تا بر شنونده چیره گردد و او را از معنای عبارت غافل سازد .

اگر ملمع های او با ملمع های سعدی شیرازی مقایسه گردد ، فرق میان آن دو آشکار می گردد ؛ زیرا سعدی در به تصویر کشیدن فکرهايش مهارتی و شیرینی و تسلطی دارد که حافظ از آنها بی بهره است و دلایل این ضعف در زبان عربی او ، که در ملمع هایش بروز یافته به دو عامل اساسی باز می گردد : تسلط و استادی او در زبان مادریش که به حساب ضعف زبان عربی تمام گردید و دوم مسافرت های اندک او به سرزمین های عرب زبان و عدم معاشرت با عرب زبانان .

## فهرست منابع

- (١) قرآن كريم .
- (٢) اصفهانی أبو الفرج ، الأغاني ، ٤١٥ ق ، بيروت ، لبنان ، دار إحياء التراث العربي .
- (٣) ابن الفارض ، الديوان حقه و شرحه و قدّم له فوزى عطوى ، ١٩٨٠ م ، بيروت ، دار صعب .
- (٤) بستانى بطرس ، دائرة المعارف ، بيروت ، لبنان ، دار المعرفة .
- (٥) دشتى على ، نقشى از حافظ ، ١٣٣٦ ش ، تهران ، نشر مكتبة ابن سينا .
- (٦) ذكاوتى عليرضا ، الحافظيات ( مجموعة من المقالات حول الحافظ ) ، ١٣٧٠ هـ ش ، همدان ، شركة نشر مسلم .
- (٧) الحمصى ديك الجن ، الديوان ( حقه أعدّه الدكتور مطلوب أحمد و الجبورى عبد الله ) ، بيروت ، لبنان ، دار الثقافة .
- (٨) سعدى شيخ مصلح الدين ( صححه فروغى محمد على ) ، ١٣٣٦ ش ، طهران ، نشر علمى .
- (٩) شيرازى حافظ ، ديوان با مقدمه و تصحيح بژمان بختيارى ، ١٣٦٢ ش ، تهران ، مؤسسة نشر أمير كبير .
- (١٠) صفا ذبيح الله ، تاريخ أدب ايران ، ١٣٥٥ ش ، تهران ، نشر أمير كبير .
- (١١) نقلها إلى العربية الشنتناوى احمد و يونس عبد الحميد و زكى خورشيد ابراهيم و افندى محمد
- ثابت ، دائرة المعارف الاسلامية ، وزارة المعارف الحكومية .
- (١٢) نورى محدث ، مستدرک الوسائل ، ١٤٠٨ ق ، قم ، مؤسسة آل البيت .
- (١٣) هيئة الموسوعة العربية ، الموسوعة العربية ، دمشق .
- (١٤) مجلسى محمد باقر ، بحار الأنوار ( ١١٠ ج ) ، ١٤٠٤ ق ، بيروت ، مؤسسة دار الوفاء .
- (١٥) المستشارية الثقافية للجمهورية الاسلامية الايرانية بدمشق ، حافظ الشيرازى شاعر العرفان و الانسان ، دمشق
- (١٦) مؤسسة أعمال الموسوعة للنشر و التوزيع ، ١٤١٩ ق ١٩٩٩ م ، الرياض ، الموسوعة العربية .